نگاهی به ترکیب‌بند آیینی سروده ح.ش(شهاب سبزواری)

خبرسرخ

[وارش گیلانی]

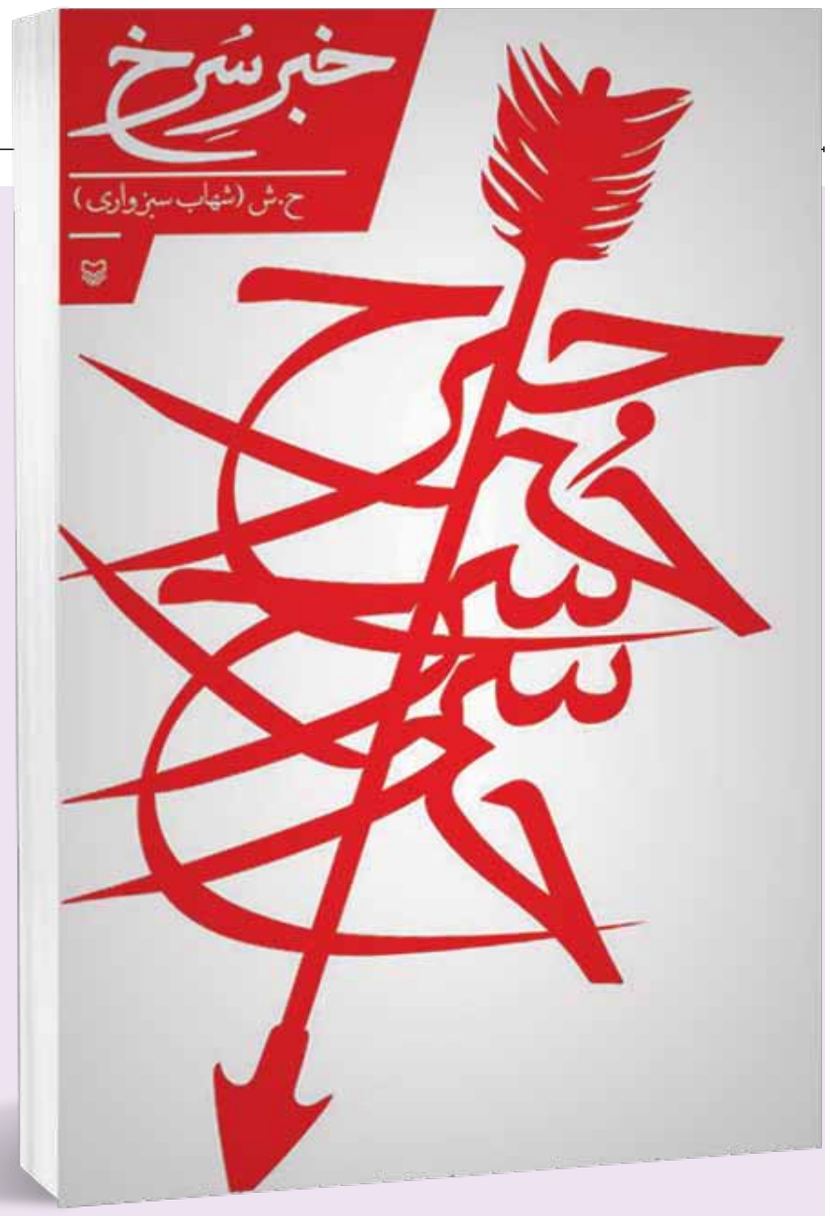

کتاب ترکیب‌بند آیینی «خبر سرخ»، اثر: ح.ش «شهاب سبزواری» را انتشارات سوره مهر در ۵۴ صفحه چاپ و منتشر کرده است. این کتاب یک ترکیب‌بند آیینی دارد در ۱۴ بند که هر بند در یک پیوستگی کلی که درباره موضوع عاشورا و کربلاست، از هم مستقلند. شاعر در مقدمه در این باره توضیحاتی داده است که بخش مهم آن در زیر می‌آید:

«یکی از وجوه تمایز این «ترکیب‌بند» با دیگر هم‌نوعان خود می‌تواند این باشد که از یک لحاظ، گزارشگر رویدادهای قیام سرخ عاشورا است و از لحاظ دیگر، چنین نیست. «نیست» به این اعتبار که راوی لحظه به لحظه حوادث و بیانگر نحوه شکل‌گیری این حادثه عظیم به صورت یک داستان خطّی نیست... اما «هست» به این اعتبار که از رهگذر طرح و توصیف شخصیت‌ها و از زبان حال آنها، رویدادهای برجسته و کمیت و کیفیت هر یک به نظم کشیده شده‌اند. لذا حوادث بر مبنای طرح شخصیت‌ها یا عناصر دخیل در واقعه کربلا و مرتبط با آنها بیان شده‌اند و این مساله هم تازگی دارد، هم این ترکیب‌بند را به شیوه سیال ذهن روایت کرده. بنابراین... تغییر لحن‌ها و التفات‌های شاعرانه بر همین اساس است...».

در این ترکیب‌بند معمولا هر بند به یکی از شخصیت‌ها یا پدیده‌ها اختصاص دارد اما نکته تازه این است که به زوایا و اشخاصی از واقعه پرداخته شده که تاکنون در دیگر ترکیب‌بندها یا به آنها توجهی نشده یا کمتر مورد نظر بوده‌اند؛ مثل: کوفه و به محاکمه کشیدن نمادین آن، حر و تحول روحی او، سخن گفتن با حضرت سجاد(ع)، گفت‌وگو با ذوالجناح و...».

تعاریف یا ادعاهای این مقدمه درباره ابتکارهای تازه‌اش در ارتباط با دیگر ترکیب‌بندهای عاشورایی چقدر درست است و واقعیت دارد، برمی‌گردد به شاعران و محققانی که در این زمینه اطلاعات و دانش و اشراف کافی دارند و می‌توانند در این باره بنویسند.

اما بند اول ترکیب‌بند کتاب «خبر سرخ» که نامش «زیباترین ستاره» است، ناخودآگاه همان مضمون و محتوای ترکیب‌بند محتشم کاشانی را تداعی می‌کند و همان زبان را دارد، اگر نه، اغلب در فضای زبانی شعر عاشورایی دیروز چرخ می‌خورند:

«روزی که در عزای تو دل‌های ما گرفت
خورشید و ماه نیز در این ماجرا گرفت
در کربلا اگر چه صدایت غریب بود
این موج آشنا همه جا را فراگرفت
دشمن خیال کرد تو خاموش می‌شوی
پنداشت می‌شود نفس عشق را گرفت
زیباترین ستاره دنیاست نام تو
شب‌های ما به برکت آن، روشنا گرفت
هم خاک سوگوار تو شد، هم آسمان
بال و پر ملائکه بوی عزا گرفت
غمنامه قیام تو سرمشق عاشقی‌ست
دنیا از این کتاب خدا درس‌ها گرفت
تاریخ می‌شنید و نمی‌دید و مات بود
این کور تا به سوی تو آمد، شفا گرفت
در کوفه هر چه بود به ذلت دچار شد
در کوفه هر که بود، دلش بی‌هوا گرفت
مردان ترس را شَبَح و شب به خانه بُرد
مردان حرص را تب و تاب طلا گرفت
کُشتند و کاشتند تو را مثل نخل عشق
نخلی که جاودان شد و رنگ خدا گرفت
با آنکه گفته‌اند گُل عشق چیدنی‌ست
هم دیدنی‌ست دیدن آن، هم شنیدنی‌ست»

البته بند اول در چند مصراع و بیت به اصطلاحات و ترکیب‌ها و تعابیر امروزی نزدیک‌تر است؛ مثل:

«این موج آشنا همه جا را فراگرفت»
«پنداشت می‌شود نفس عشق را گرفت»
«زیباترین ستاره دنیاست نام تو
شب‌های ما به برکت آن، روشنا گرفت»
«در کوفه هر که بود، دلش بی‌هوا گرفت»

در واقع، هر شاعری بخواهد وارد حریم محتوای شاعری دیگر شود، چه شاعر امروزی و چه شاعر دیروزی، ناگزیر و ناخواسته به دام زبان او نیز گرفتار خواهد آمد. از این رو برچسب تقلید بر او و شعرش خواهد خورد، مگر اینکه بتواند در آن سبک و سیاق، فراتر از او رود و بهتر و زیباتر از او بسراید و زبانش را به شکل خاصی ارتقا دهد و عمق ببخشد که این امر کار غیرممکنی نیست اما از بس که سخت است و دور و دیریافتنی، بیشتر به امری محال می‌ماند و ناممکن به نظر می‌رسد. به همین دلیل هیچ شاعر آگاهی دلیلی نمی‌بیند که وارد این ورطه شود؛ ورطه‌ای به نام زبان دیگران؛ مگر در موارد کاملا استثنایی.

از منظر کلی و نیز محتوایی، بند اول ترکیب‌بند عاشورایی شهاب سبزواری، اگر چه حرفی برای گفتن ندارد اما برای ورودیه مناسب است، تا برسیم به بندهای دیگر.

بیت اول از بند دوم سرشار از شور و عاطفه و حماسه است:

«ای ابرها! دوباره طراوت بیاورید
از کربلا هوای زیارت بیاورید»

اما در بیت دوم و سوم با تعابیر تازه اما نه‌چندان دلچسب، اوج و فراز بیت اول را می‌گیرند، از این رو در جذب مخاطب حرفه‌ای ناکام می‌ماند؛ با تعابیری چون «شمشیرها امان جهان را بریده‌اند»و با «هفتاد و چند مَشک مُروت». مصراع‌های همراهشان هم که حرف‌های مستعمل و هزاربار شنیده است:

«شور جهاد و شوق شهادت بیاورید»
«ای عاشقان! که تشنه سقّای عالمید»

سرتاسر بند دوم پر است از شعار، هر چند بعضی از این شعارها در نوع خودشان زیبا و جالب هم هستند؛ مثل:

«رخت عزا و نوحه و زنجیر و طبل و سنج
اسب امام و نخل امامت بیاورید»
«با نام سیدالشهدا تازه می‌شویم
حال دعا و ذکر مصیبت بیاورید»
«کافی‌ست مُهر و تربت و انگشتر و کفن
سوغات حق‌پرستی و غیرت بیاورید»

بعد از این شعارهایی که اگر چه واقعیت و حقیقتی در معنا و محتوای خود دارند و در جای گفتارهای غیرشعری اعتبار بهتر و بیشتری، به ۴ بیت آخر از بند دوم می‌رسیم که شهاب سبزواری در آن به مغز شعر و به کلام اندیشه‌ورزی متناسب با شعر و زیبایی رسیده است؛ به زیبایی و تناسب و هارمونی؛ آنجا که با کلام «هر روز را روز اول می‌داند» که کنایه از کلام «هر روز عاشوراست و هر زمین کربلاست» یا وقتی از «محبت» می‌گوید و «دل ندادن ایمان و تازیانه به هم» یا سخن «شستن چشم‌ها با غبار قبر سیرالشهدا که شفاعت می‌آورد» که در واقع سخن از معرفتی است که غبارش کار آب و اشک می‌کند و تفسیرهایی که بر این تضاد مقدس می‌توان نوشت:

«...ای قلب‌ها! اگر چه نبودید با حسین
هر روز، روز اول است، ارادت بیاورید
ایمان و تازیانه به هم دل نمی‌دهند
دین، دین رحمت است، محبت بیاورید
تا از گناه، شسته شود چشم‌های ما
از قبر او غبار شفاعت بیاورید
این شعر، هم‌تراز روایات عاشقی‌ست
اغراق کور نیست، کرامات عاشقی‌ست»

بند سوم، شرح واقعه کربلا به طور خلاصه از «نامه دعوت کوفیان از امام تا اسارت آل‌عبا» است و در این گفتن شاعرانه نیز شاعر کاری کارستان نمی‌کند؛ فقط با بیان شاعرانه واقعه و کنایاتی چند کارش را ادامه می‌دهد، تا اینکه با این بیت زیبا پایان می‌گیرد:

«دنیا سیاه‌پوش شد از سرخی غمش
هر ساله، عشق تازه شود در مُحرّمش»

بند چهارم هم چون بند سوم پیش می‌رود و درباره وقایعی است که بر حضرت مسلم گذشته است:

«بعد از تو، همچنان شب دارالاماره‌ها
سرسخت بود دشمنی‌اش با ستاره‌ها»

بند پنجم درباره کوفه و ننگی است که بر پیشانی آن مانده و به همان راه بند سوم و چهارم رفته است و ابیاتی در این حد و گاه کمی بهتر:

«دعوت برای کُشتن و خنجر به جای آب
نفرین بر این وقاحت و اُف بر حیای تو!»

در بند ششم هم شهاب سبزواری کاری از پیش نمی‌برد و همان روال بندهای پیشین را در پیش می‌گیرد و درباره حُرّ، در این حد حرف دارد که:

«دیروز با خلیفه و امروز با حسین
یک عمر غوره بود و به یک شب شراب شد»

یا در این حد در ۲ بیت پایانی:

«دیشب برای ماه شدن، نام روشنت
از سوی آسمان و زمین، انتخاب شد
از خود رها شدی، نفس‌ات بوی گُل گرفت
پرواز کردی و قفس‌ات بوی گُل گرفت»

در شروع بند هفتم، در مصراع دوم که مغزی شاعرانه دارد و بیان و کشف تازه‌ای در محتوایی کهن، شاعر به زیبایی می‌رسد، تا آنجا که مصراع دومش، مصراع اول تکراری و مستعملش را در بر می‌گیرد و از سرشاری خود به او نیز می‌بخشد و شعارش را به شعر تبدیل می‌کند:

«تا کفر در برابر ما ایستاده است
ما ایستاده‌ایم و خدا ایستاده است»

بیت دوم هم در تکامل بیت اول می‌آید:

«این قامت کشیده، کمانی نمی‌شود
تیریم و تیر در همه جا ایستاده است».

و بیت سوم در تکمیل ۲ بیت ماقبل:

«اینک شبیه جَدّ بزرگت، پیامبر،
در خَلق و خُلق نزد شما ایستاده است»

و اما زیباترین بیت بند هشتم ـ که برای حضرت ابوالفضل (ع) سروده شده ـ بیت آخر است و مابقی بیت‌ها به همان راه تکرار در تکرار می‌روند:

«ای تشنه فرات وفای تو، آب‌ها
زیباتر است ماه تو از آفتاب‌ها»

وقتی شاعری در ۱۴ بند می‌خواهد از واقعه‌ای عظیم بگوید، باید شعرش نیز عظمت داشته باشد، اگر نه هم از خود می‌ماند و هم از بیان آن واقعه.

نام بندهای بعدی هم به ترتیب: ذوالجناح، حبیب، شام غریبان، پیغمبر صبر (حضرت زینب سلام‌الله علیها)، لایوم کیومک یا اباعبدالله و مهر آل‌عبا است که در این بندها گاه به بیت‌های درخشان برمی‌خورم و با خود می‌گویم: ای کاش همه بیت‌های کتاب «خبر سرخ» اینچنین بودند:

«دیروز، تشنگی نَفَس‌ات را مُذاب کرد
امروز، کربلای تو دریاست یا حسین»

و این بیت درخشان:

«مُهر نماز ساختم از تربتت ولی
مُهر تو «لفظ» و مهر تو «معنا»ست یا حسین»

با آخرین بیت از کتاب «خبر سرخ» شهاب سبزواری که حرف دل او طلب عنایت اوست، این نوشته را به پایان می‌برم:

«بی‌چشمداشت مرثیه‌ای گفته‌ام، ولی
مولا! عنایتی! پسر مرتضی‌علی».

درباره برنامه خوب ادبی شبکه ۴ سیما

از «سرزمین شعر»

حسن خسروی‌وقار: «...و از شاعران، گمراهان پیروی می‌کنند. آیا نمی‌بینی که آنان در هر دره‌ای سرگردانند؟ و چیزهایی می‌گویند که خود نمی‌کنند؟ جز آنان که ایمان دارند و کارهای شایسته انجام می‌دهند و خداوند را بسیار یاد می‌کنند و پس از آنکه ستم دیده باشند، داد می‌ستانند و آنان که ستم ورزیده‌اند، به‌زودی خواهند دانست که به کدام بازگشتگاه بازخواهند گشت» [قرآن کریم، سوره شعراء/ آیات ۲۲۴ تا ۲۲۷، ترجمه استاد دکتر سیدعلی موسوی گرمارودی].

از آن رو که شعر را پاسخ تخیل آدمی به نیازهای عاطفی‌اش می‌دانم که در بستر زبانی آهنگین بیان می‌شود، چنین باوری را پذیرایم که ضمیر شاعر بدان جهت که دمادم با اتفاق افتاده‌های بیرونی در چکاچاک است، ویژگی آینگی می‌یابد و هر رخداد سیاسی یا اجتماعی بر لوح خاطر او به صورت تصویری یگانه رخ می‌بندد و بر بوم کلام شکل دیداری به خود می‌گیرد.

«و کلمه بود و جهان در مسیر تکوین بود»[1]

حال این تصویر، با توجه به جهان‌بینی شاعر که از اندیشه و اعتقادات و اندوخته‌های زیستی او جریان می‌گیرد و نگاه عاطفی او به هستی را شکل می‌دهد، در آینه عاطفه هر شاعر غیرمقلدی دگرگون جلوه می‌کند و درست همین جاست که فراوانی تصاویر ساخته شده، شعرها و سوگیری‌های سیاسی گوناگونی را در ساحت سخن شکل می‌دهد. حتی اگر آن تصویر به جامه کلام درآمده، عاشقانه هم باشد، گریزی از بیان آشکار و نهان موضع سیاسی نخواهد داشت! چرا که آغاز شعر با واکنشی عاطفی است نسبت به کنش‌های جهان درونی و بیرونی. عاطفه شاعران نیز پیوند سرراستی با چگونگی نگرش ایشان به الهیات دارد و خدای ناکرده اگر شاعری، الهی نباشد، عواطفش در امور غیر الهی تحریک می‌شود و شعرش مایه گمراهی خواهد بود.

از سوی دیگر، ما در قلمرویی زیست می‌کنیم که «شاعران وارث آب و خرد و روشنی‌اند»[2] و اهالی آن از دیرباز تاکنون تمام باورهای خود از سیاست تا مذهب و عرفان و عشق و حتی روزمرگی‌های خود را با صدای شعر بیان می‌کنند؛ از فردوسی و نظامی و مولوی و حافظ و سعدی و جامی و صائب و بیدل تا نیما و اخوان و سهراب و قیصر و منزوی و معلم، همه و همه صداهای گوناگون تاریخ و حماسه، عشق، رنج و شادی اهالی این قلمرواند. شعر آنقدر برای ایرانیان بزرگ است و در همه جویبارهای زندگی ایشان جاری است که حتی بستری می‌شود برای بیان آرای حکمی و فلسفی‌شان. تا جایی که شاردن فرنگی در قرن هجدهم میلادی پیرامون «گلشن راز» شیخ شبستر چنین می‌گوید: «ایرانیان کتابی دارند که تمام دریافت آنها خواه در فلسفه و خواه در حکمت الهی در آن جمع شده است و می‌توان آن را مجموعه الهیات این قوم خواند».[3]

با درک والایی و اثرگذاری شعر در ملک زبان فارسی، می‌توان این پرسش را طرح کرد که چرا صاحبان قدرت در طول تاریخ به شاعران بسیار ارج می‌نهاده‌اند؟ شاعران از آن رو که هم بر بینش مردم زمانه نسبت به حکومت وقت و هم بر قضاوت آیندگان از پیشینیان بسیار اثرگذارند و نیز با فتح فرهنگی سایر بلاد، زمینه اعمال نفوذ ایران بر آن ممالک را فراهم می‌آورند، باید مورد توجه خاص حاکمیت قرار بگیرند.

از سوی دیگر زبان به عنوان مهم‌ترین پایه فرهنگی جامعه، بدون حمایت حکومت، مورد هجمه بیگانگان قرار می‌گیرد و فرو می‌ریزد. کمااینکه در ۳ قرن نخست اسلامی با حمله یهود قبای خلفای عرب پوشیده به ملک فارسی و نیز در روزگار سلطه استعمار بر ایران پیش از انقلاب اسلامی، بنای تمدنی ما در آستانه فروپاشی قرار گرفته بود. به گونه‌ای که در ۳ قرن نخست هجری زبان رسمی کشور به عربی مبدل گشت و اگر سامانیان با پاسداشت شاعران و حکمای ایران، به داد زبان فارسی نمی‌رسیدند و در ادامه بزرگانی چون حکیم ابوالقاسم فردوسی به نگاهداشت تاریخ و زبان ایران همت نمی‌گماشتند، پیوند ما با گذشته الهی خویش از بین می‌رفت و در دستگاه سقیفه‌محور و یهودساز اموی و عباسی هضم می‌شدیم و چیزی از ایران و ایرانی و فرهنگ شیعی باقی نمی‌ماند.

همین‌طور از دوران باشکوه صفویه به این سو که سرزمین ما در یوغ بی‌حکمتان و زن بارگان و بی‌ریشگان قجر و میرپنج افتاد و غرب‌گدایی در نهایت خود روی داد و منورالفکران درباری با سوزاندن دواوین استادانی چون حافظ به دنبال روشنایی بودند و تاریخ را نه از شاهنامه، که از افسانه‌های یهودیان می‌گرفتند و خرد را در آثار فلاسفه فرنگی می‌جستند، بسیاری از شاعران آن زمان قرار خود را در سفارتخانه‌های آلمان و فرانسه می‌دیدند. البته بودند شاعران ایران‌دوستی چون نیما و اخوان و سهراب و فروغ و شهریار و رهی و سایه که چراغ ادب فارسی را با روغن جان خویش فروزان نگاه داشته بودند اما در نهایت ناامیدی و تنهایی.

سپاس ایزد را که پس از طلیعه انقلاب اسلامی و برپایی نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران، رهبرانی عنان کار را در این «کهن بوم و بر»[4] به دست گرفتند که هم خود شاعر و ادیب بودند و هم به جایگاه بلند شعر در تمدن دیرپای ایران آگاهی داشتند و هم می‌دانستند که احیای تمدن الهی ایران بدون پاسداشت شعر ناممکن است. این ادراک تمدنی - ادبی ایشان در نیم قرن گذشته چونان چشمه‌ای خروشان در کرت کرت این نظام فرهیختگانی جاری شده است و تمام نهادهای حکومتی از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی تا حوزه هنری و رسانه ملی و حتی شهرداری‌ها و امور مساجد کشور و... هر یک به روشی به کار شعر و شاعران می‌پردازند؛ برگزاری انجمن‌ها و جشنواره‌ها و همایش‌های گوناگون ادبی گواه این مدعاست.

یکی از این رخدادهای قابل ستایش ادبی، برنامه «سرزمین شعر» است که به تهیه‌کنندگی میهن‌دوست فرزانه، برادر علی زارعان از شبکه ۴ سیما میهمان خانه‌های ایرانیان بوده است.

در سرزمین شعر، رسانه فراگیر زمانه ما در خدمت بنیان تمدنی ایران‌زمین قرار می‌گیرد و در گذر زمان می‌تواند پیوند اهالی این روزگار را با شعر و شاعران خودشان استوارتر کند. البته این نکته را باید پیش چشم داشت که این سازه صداوسیمایی در آغاز راه است و بخردان نیک می‌دانند که تنها متن ننگاشته است که بی‌عیب می‌نماید.

«من کمترین که از شاعران دعوت شده به برنامه سرزمین شعر» نیز بوده‌ام، برای خوش‌ساخت‌تر شدن و اثرگذارتر بودن این برنامه در میان ساکنان گوناگون زبان فارسی، پیشنهادهایی دارم که فشرده و فهرست وار می‌گویم:

۱) به جای ۸ گروه، ۳۳ گروه از سی‌ویک استان کشور و ۲ گروه هم از ۲ کشور تاجیکستان و افغانستان در این مسابقه، به رقابت بپردازند. این رقابت، استان‌های کنونی و گذشته ما را به تحرک وا می‌دارد که برای پیشرفت شعر سرمایه‌گذاری کنند. فایده دیگر این اتفاق، آن است که ایرانیان به جای آنکه یک ماه در سال با شعر روزگار خود مأنوس باشند، می‌توانند هر روز با شعر زمانه انس بگیرند.

۲) نمره هر داور بزرگوار پس از شنیدن هر شعر به طور شفاف بیان شود تا امکان هرگونه فکر ناموزون در ذهن مخاطب که خدای ناکرده به تبانی و تأثیر حب و بغض شخصی در قضاوت عزیزان گره می‌خورد، گرفته شود.

۳) در روند اجرای سرزمین شعر، گروهی از هموطنان شعردوست ایران‌زمین حاضر باشند و امکان انتخاب شاعر مردمی در هر برنامه فراهم آید.

۴) در ساخت صحنه و پرداخت تدوین و انتخاب مجری از ذوق شاعران جوان این کهن‌سرا کمک گرفته شود تا برآیند زحمات عزیزانم، بیشتر جلوه کند.

۵) از آنجا که شاعران عاطفی‌اند و طبع شکننده‌ای دارند، نیک‌تر آن است دست‌اندرکاران پشت صحنه برنامه، تا می‌شود از خود شاعران باشند، چرا که ایشان از خلق هم آگاه‌ترند و رعایت شأن یکدیگر را می‌کنند.

۶) اگر قرار است اساتید موسیقی هم در سرزمین شعر حاضر باشند، بهتر است که کنار داوران محترم بنشینند و پیرامون موسیقی شعرها اظهار نظر کنند و حق رای داشته باشند تا هم شأن آن بزرگ نگاه داشته شود و هم شاعران، عیار موسیقایی شعر خود را بسنجند.

امید است سازندگان کاردان این برنامه، پیشنهادهای این کمترین و دیگر شاعران خوب روزگار را در بهبود ساخت سرزمین شعر پیش چشم داشته باشند و مهر الهی هماره راهگشای امورشان باشد.

پی‌نوشت:

۱- «و کلمه بود و جهان در مسیر تکوین بود
و دوست داشتن آن کلمه نخستین بود»
حسین منزوی

۲- «پشت دریاها شهری است
که در آن وسعت خورشید به اندازه چشمان سحرخیزان است
شاعران وارث آب و خرد و روشنی‌اند
پشت دریاها شهری است
قایقی باید ساخت»
سهراب سپهری

۳- شرح گلشن راز، دکتر کاظم دزفولیان، نشر طلایه، صفحه ۷

۴- «ز پوچ جهان هیچ اگر دوست دارم
تو را ای کهن بوم و بر دوست دارم»
مهدی اخوان ثالث